

عاملیت‌های نامتجانس در جامعه‌شناسی بیش‌ازانسان؛

واکاوی چستی و جایگاه عاملیت در رویکردهای بیش‌ازانسان در جامعه‌شناسی،
با تأکید بر نظریه کنشگر-شبکه

داود زهرانی^۱

علی ربانی خوراسگانی^۲

رحمان شریف‌زاده^۳

علی قنبری برزیان^۴

چکیده

یکی از مباحث محبوب در ادبیات جامعه‌شناسی نوین، رویکردهایی هستند که تحت عنوان "بیش‌ازانسان" مطرح شده‌اند. گستره‌ی این دیدگاه‌ها بسیار وسیع هستند؛ از جامعه‌شناسی موندولوژی گابریل تارد و نظریات دولوز و گتاری پیرامون اتصال و هم‌پیوندی امور در جامعه، تا سلسله نظریات و رویکردهایی که تحت عنوان مادیگرایان جدید نمایندگی می‌شوند، و در نهایت برخی از رویکردهای حیطه علم‌وفن‌آوری و به‌طور ویژه نظریه کنشگر-شبکه، که مطرح‌ترین چهره آن برونو لاتور است، همگی را می‌توان در ذیل رویکردهای بیش‌ازانسان قرار داد. چیزی که تمامی این رویکردها را به هم نزدیک کرده است، گریز از عاملیت‌بخشی صرف‌انسانی و نیل و میل به سوی ارایی‌های عاملیت‌های چندوجهی و نامتجانس است که کنشگری در جامعه را محدود به انسان نمی‌دانند و هم‌چنین همگی از دوگانگی‌های کاذب چون سوژه و ابژه، انسان و طبیعت، ساختار و عاملیت و... می‌گیرند. اما، منظور از عاملیت‌های نامتجانس در این رویکردها چیست؟ در این نوشتار، پس از واکاوی مهم‌ترین ابعاد این رویکردها، که با روش مطالعات اسنادی صورت گرفت، در نهایت با ارایی مدلی مفهومی، سعی می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود. می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در میان اشتراکاتی که پیرامون مفهوم و چستی عاملیت در تمامی این رویکردها می‌توان برشمرد، تجانس و چند وجهی بودن مهم‌ترین ویژگی است.

کلیدواژه: جامعه‌شناسی بیش‌ازانسان، مادیگرایی جدید، کنشگر-شبکه، هم‌پیوندی، عاملیت

^۱ دانشجوی دکتری، جامعه‌شناسی، دانشگاه اصفهان، damonzahrani@gmail.com

^۲ استاد تمام، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان، نویسنده مسئول، a.rabbani@ltr.ui.ac.ir

^۳ استادیار، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)، Sharifzadeh@irandoc.ac.ir

^۴ استادیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان، a.ghanbari@ltr.ui.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۴۴۰۰/۰۵/۲۷

۱. مقدمه

مسیر اصلی که جامعه‌شناسی، متأثر از مدرنیته طی کرده است، براین اساس است که انسان در مرکز و محوریت تمامی امور و تحلیل‌ها و شکل‌گیری و گسترش این دانش قرار دارد؛ و عاملیتی جز انسان وجود ندارد و تمام طبیعت و امور غیر انسانی صرفاً ابژه‌هایی هستند برای انسان سوژکتیو. دقیقاً همین نگاه که به یک انسان‌باوری (Anthropocentrism) بسیار رادیکال و افراطی نیز ختم شده است، محوری‌ترین بحث و اندیشه مدرنیته و انسان‌مدرن است. از آنجایی که جامعه‌شناسی نیز علمی است که بسیار متأثر و محصول مدرنیته است، از ابتدا مسیر اصلی‌اش بر همین اساس بوده است و تمامی امور غیر انسانی و طبیعت و ماده کاملاً منفعل و بدون هیچگونه اثربخشی در نظر گرفته شدند (کوله و فروست ۲۰۱۰ در کمرون، ۲۰۱۳: ۱۹). به‌گونه‌ای که دورکیم صراحتاً اذعان می‌کند که پدیده‌های اجتماعی را صرفاً به‌واسطه اعمال انسان‌ها می‌توان شناخت و غیرانسان‌ها صرفاً پذیرای (Acted upon) تغییرات هستند (همان).

در نقد و در مقابل این نگاه مذکور، رویکردهای بسیاری در جامعه‌شناسی معاصر شکل گرفته‌اند که به‌طور گوناگونی تلاش کرده‌اند جایگاه امور غیر انسانی را بار دیگر در شناخت جامعه‌ی انسانی جای دهند؛ از نگاه به‌حاشیه‌رفته‌ی تارد (Tarde) (۱۸۹۵)، تا جامعه‌شناسی ارتباطی و رزومیک دولوز و گتاری (۱۹۸۸)، از مادی‌گرایان نوین و حیاتی همچون هاراوی (Haraway) (۱۹۸۷)، باراد (Barad) (۲۰۰۷)، جان بنت (John Benen) (۲۰۰۴)، برایدوتی (Braidotti)، کوین (Queen) (۲۰۰۸) تا متفکرین علم و فن‌آوری و بخصوص نظریه‌کنشگر-شبکه و متفکرینی چون لاتور (Latour) و وولگار (Woolgar) (۱۹۸۶)، لا (Law) (۱۹۹۱؛ ۲۰۰۴)، لاتور (۲۰۰۵)، تمامی تلاش‌شان این بوده است که جایگاه ماده، طبیعت، تکنولوژی و تمامی

امور انسانی و غیر انسانی را به شکل پیوندی (Association)، اتصالی (Connectional)، ارتباطی (Relational)، هم‌پیوندی (Assemblage)، و همچون پدیده (Phenomenon) و شبکه (Network)، ارائه دهند و از تقلیل‌گرایی‌های پیشین به‌جد چشم‌پوشند.

هرچند متفکرین انسان‌باور (به عنوان مثال، بلور (Bloor)، ۱۹۹۹؛ و اندرگ (Vandenberghe)، ۲۰۰۲؛ الدر-واس (Elder-Vass)، ۲۰۰۸) دلایل خاص خودشان را دارند که انسان بخش عمده‌ای از عالم و زمین را در احاطه و کنترل خودش قرار داده است و در پس‌پشت تمامی امور عالم، کنش انسانی را می‌توان به وضوح مشاهده نمود (پیتینن، ۲۰۱۸: ۶۷)، با این‌همه، این نگاه بدون نقد نمی‌تواند باشد و اینکه خود این انسان‌کنشگر جدا از امور غیر انسانی و مواد و دنیا تعبیر و تحلیل می‌گردد بسیار قابل مناقشه است و انسان خالص و ناب و بدون تاثیر از امور غیر انسانی و مواد و اشیا و طبیعت و تکنولوژی قابل تصور نیست. همچنین بسیاری از امور غیر انسانی دیگری نیز در دنیا وجود دارند که انسان در آنها هیچ نقشی ندارد و می‌توانند به راحتی زندگی انسانی را متاثر از خودشان کنند. از جمله این مثال‌ها می‌توان به باکتری‌ها، شهاب‌سنگ‌ها، ویروس‌های کشنده، و... اشاره کرد (همان) و به قول سر (Michel Serres) اگرچه انسان به موجودی به‌عنوان متغیر فیزیکی قابل وزن در کل زمین تبدیل شده است (سر، ۱۹۹۵: ۲۸)، از سوی دیگر، به اموری که به انسان وابسته‌اند، خود او (انسان) نیز وابسته شده است (سر، ۲۰۱۴: ۴۷). برای مثال، آلودگی‌های زمین محصول کنشگری‌های خود انسان است، اما انسان خود به‌جد مقهور همین طبیعت و آلودگی‌ها شده است و زندگی‌اش به‌طور اساسی متاثر از این آلودگی و طبیعت و تکنولوژی قرار گرفته است. یا اینکه انسان خود مبدع تکنولوژی و از جمله اینترنت و فضای مجازی بوده است، ولی خود انسان دیگر کنترل خودش را از روند دنیای مجازی و تکنولوژی اینترنت، از دست داده است و کنشگری در بسیاری موارد جابه‌جا می‌گردد

و انسان به ابژه‌ای برای آن تبدیل شده است. بنابراین، در این نوشتار، ضمن معرفی مجموعه رویکردها و دیدگاه‌های بیش‌ازانسان، تلاش شده است یک مدل مفهومی از مجموع این نظریات در حول و حوش جایگاه عاملیت‌های غیرانسانی در تحلیل جامعه-شناسی ارائه گردد. برای نیل به این هدف، تلاش شد که به مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه، و با اجماعی که در میان بسیاری از متفکرین این حوزه دیده شد، مهم‌ترین نظریه‌پردازان بیش‌ازانسان را معرفی کنیم و مورد کنکاش و پژوهش قرار دهیم و به یک فهم مشترک در شناخت عاملیت‌های چندوجهی و فراترازانسان دست یابیم.

ابتدا اشاره‌ای خواهیم داشت به جامعه‌شناس کلاسیک گابریل تارد، که بر بسیاری از متفکرین این حوزه تاثیر گذاشته است و به‌گفته لاتور، او را می‌توان پدر کنشگر-شبکه‌نامید (لاتور، ۲۰۰۲: ۱۱۷) و از دید ما پدر جامعه‌شناسی بیش‌ازانسان لقب مناسب‌تر و بهتری برای او خواهد بود. پس از آن به آرا و نظریات دولوز-گتاری خواهیم پرداخت، این دو متفکر یکی از سنگ‌بناهای این دسته نگاه‌ها و نظریات را طرح‌ریزی کرده‌اند و به‌جرات می‌توان گفت تمامی متفکرین این حوزه به‌اشکال گوناگون از آرای این دو تاثیر پذیرفته‌اند. سپس، به مجموعه نظریات و آرای که در ذیل رویکردهای مادی‌گرایان جدید یا مادی‌گرایان حیاتی معروف و شناخته شده‌اند، خواهیم پرداخت و در ذیل این رویکرد، برخی از متفکرین اصلی آن را یعنی کارن باراد (تاکید بر نظریه ریالیسم عاملیتی (Agential Realism))، روزی برایدویتی (پسانسان (Post-human)) و جان بنت (چیز-قدرت (Thing-power)) مورد اشاره قرار خواهیم داد. در نهایت تلاش شده است در یک مدل مفهومی آرا اصلی این رویکردها در حول جایگاه عاملیت، روشن‌تر ارائه گردند.

۲. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش به‌طور کلی براساس روش کیفی انجام شده است و به‌طور ویژه از روش توصیفی-تحلیلی و پژوهش اسنادی استفاده نموده است. این روش هم به‌عنوان یک روشی جامع و کامل و همچنین به‌مثابه تکنیکی برای تقویت روش‌های دیگر کیفی در تحقیقات علوم اجتماعی مورد نظر بوده است. در این روش، پژوهشگر داده‌های خود را از میان منابع و اسناد جمع‌آوری می‌کند. این روش پتانسیل این را دارد که برای بررسی پیشینه‌های پژوهشی تکنیک‌های لازم را فراهم آورد (استیوارت و کمیس، ۱۹۸۴: ۱۱ و احمد، ۲۰۱۰: ۸). در این پژوهش نیز تلاش شده است با بهره‌گیری از منابع نظری گوناگون و واکاوی و تحلیل این منابع، به آنان حول یک مفهوم* اصلی یعنی "عاملیت" دست یابد، که یکی از مساله‌مندترین مفاهیمی است که همواره از جامعه‌شناسی کلاسیک تا نظریات متأخر را به‌خود اختصاص داده است. با این‌همه این مفهوم در ذیل منابع و اسناد و رویکردهایی که این مفهوم را با اشتراکات بیشتری مورد نظر قرار می‌دهد، به‌طور ویژه بررسی می‌گردد.

۳. سازه‌های نظری

۳-۱. مونا دولوژی گابریل تارد

همانطوری که اشاره شد، اگر نگاه دارای سیطره بر جامعه‌شناسی کلاسیک که مدت‌های طولانی سایه خود را بر این علم داشته است، متجسم در یکی از نمایندگان ویژه آن یعنی دورکیم بدانیم، هم‌وطن و هم‌عصر او راه و مسیر دیگری را در جامعه‌شناسی آغاز نمود که البته نتوانست تأثیر چندانی بر مسیر جامعه‌شناسی بگذارد و پس از مرگ‌اش بزودی فراموش شد.

تارد در مقابل و در انتقاد به دورکیم معتقد بود که پدیده‌های اجتماعی به "گونه‌ای مستقل از انسان وجود دارند" (تارد؛ ۲۰۰۲: ۶۱ در هوزتاکر؛ ۲۰۱۴: ۳۳). اینکه پدیده‌ها می‌توانند خود به‌طور مستقل کنشگر باشند و کنشگری کنند، چیزی نبود که جامعه‌شناسی کلاسیک آن را تاب بیاورد. او معتقد بود که بهترین پدیده‌ها به‌وسیله کنش فردی هدایت می‌گردند، درحالی‌که از نگاه دورکیم بهترین پیوندهایی که میان پدیده‌ها شکل می‌گیرند، خود می‌توانند کنش‌های فردی را هدایت کنند (تارد؛ ۲۰۰۲: ۲۱-۲۲ در هوزتاکر؛ ۲۰۱۴: ۳۳). اینکه پدیده‌های جمعی می‌توانند به‌شکلی فردی اداره شوند، دقیقاً یکی از نکاتی بود که دورکیم نمی‌توانست آن را بپذیرد و این نوع نگاه تارد را مورد نکوهش قرار می‌داد و او را متهم می‌کرد که نظریات او بیشتر تمایل به فلسفه و روان‌شناسی دارند. با این همه، تارد برعکس دورکیم به تفاوت در جامعه از جهات و جنبه‌های گوناگون معتقد بود. دورکیم اما روحیه‌ی محافظه‌کارانه‌ای داشت و در کتاب تقسیم کار (۱۸۹۳) معتقد است که تمامی امور و تعارضات اجتماعی در نهایت به یک نظم و ثبات و همبستگی نیل دارند و جامعه را دارای یک نیروی خارجی (External force) در نظر می‌گیرد (هاوز، ۲۰۰۵: ۳۲-۳۳). اساس جامعه‌شناسی تارد بر این باور استوار است که همه‌ی ما از یک‌دیگر تقلید می‌کنیم و امکان دارد فردی رفتار فرد دیگر را مطرح کند. ایده‌ها و رفتارها [ی تقلیدی] می‌توانند در سرتاسر جامعه سرایت کنند و در بین افراد جریان یابند. با این همه این جریان‌های تقلیدی توسط گروه‌های اجتماعی، خانواده، شهر رسانه‌های جمعی می‌توانند تعدیل شوند (تارد، ۲۰۰۱ در هاوز، ۲۰۰۵: ۱۷۲) بنابراین، این گروه‌ها، خانواده و رسانه و شهر می‌توانند هم-پیوندی (Assemblage) را ایجاد کنند که نزدیک به نظر دلوژ و گتاری است. تارد براین باور است که تقلیدهای اجتماعی، همچون حافظه (در روان‌شناسی) هستند ولی بصورت ناخودآگاه هستند و الگوهای تکرار هستند (همان).

این نگاه روان‌شناختی و روان‌ریخت‌گرایی (psychomorphism) (پان‌سوساییتی) نقطه‌ی عطفی است در نگاه تارد و او برای هر موجودی سوژه‌گی قایل است و مرکزیت نظرگاه جامعه‌شناختی او را روشن می‌کند و هم‌چنین براین باور است که تمام طبیعت، آلی و غیرآلی، در هر مقیاس از اتم‌ها تا ستاره‌ها و کهکشان‌ها و انسان و اشیا و طبیعت همه‌گی جامعه را شکل می‌دهند. او در کتاب *مونادولوژی و جامعه‌شناسی (Monadology and Sociology)* جهان را متشکل از مونادها می‌داند و معتقد است که همه امور از گسیختگی یا پیوند آن‌ها بوجود می‌آیند (تارد، ۱۸۹۵: ۵). تارد واژه موناد را به تاسی از فلسفه لایبنیتز مورد استفاده قرار می‌دهد (تارد، ۲۰۱۲: ۵) و براین اساس پیوندها را محدود به پیوند انسان‌ها نمی‌داند؛ یک پیوند ممکن است مابین چند انسان و چند حیوان یا سیاره و... باشد و همه می‌توانند جامعه را تشکیل دهند (لورنک در تارد، ۲۰۱۲: ۷۲). تارد دو استدلال در مونادولوژی و جامعه‌شناسی برای پان‌سوساییتی و روان‌گرایی (سوژه‌گی برای تمام امور) مطرح می‌کند؛ یکی قیاسی و دیگری مفهومی. استدلال قیاسی او ازین قرار است که واقعیت مانند یک جامعه ساخت یافته است و موجوداتی که آن را تشکیل می‌دهند همانند موجودات زنده رفتار می‌کنند. این یعنی همان نگاه ارگانیسمی و تشبیه جامعه به ارگانیسم زنده است که پیش‌تر و در زمان حیات تارد بسیار متداول بود و مطرح شده بود. اما چیزی که در این تشبیه مدنظر تارد بود با آنچه که به‌عنوان مثال در نگاه اسپنسر از ارگانیسم مدنظر بود بسیار متفاوت است. درواقع، آن تشبیه اولاً محدود می‌شد به موجود زنده و مربوط به طبیعت غیر ارگانیک نبود، به‌علاوه جامعه همچون ارگانیسم زنده نگریسته می‌شد، ولی تارد هر دو این نواقص را برطرف می‌کند و هم از طبیعت آلی فراتر می‌رود و طبیعت غیرآلی را نیز در نظر می‌گیرد و هم برعکس نگاه ارگانیسمی، معتقد است که این ارگانیسم زنده است که خود یک جامعه است و در پی آن است که رابطه‌ی فرد و جامعه را به‌عنوان یک مدل فرامرزی و متافیزیکی و عام و بزرگ‌تر جلوه دهد (همان).

بنابراین، در اندیشه تارد عاملیت‌ها و افراد، عناصر تقلیل یافته نیستند، بلکه، مونادهایی هستند که گسترده و گشوده هستند و متشکل از میل‌ها و باورها هستند. این‌ها ذرات (ریزاتمی (Subatomic)) هستند و دنیای درونی این عاملیت‌ها و افراد را تشکیل می‌دهند و نیز ماده میکروفیزیکی را تشکیل می‌دهند که زندگی اجتماعی از آن ساخته شده است. این زندگی، همواره در جریان و در حال تغییر و تبدیل است (تانکونوف، ۲۰۱۷:۳۰). میل به شدن، در ذات این ذرات، خود باعث می‌شود که آنها همواره جریان داشته باشند و نیز همه‌چیز در حال تغییر و تحول باشد. و این مفهومی است که در اکثر صاحب‌نظران بعدی در حیطه فرانسان قابل ردیابی است.

۲-۳. مادی‌گرایی جدید

مادی‌گرایی، سنتی دیرینه در جامعه‌شناسی داشته است؛ از مباحث مربوط به ساختار تا اقتصاد و سیستم‌های اقتصادی، از بوروکراسی تا دولت (گیدنز، ۱۹۸۱: ۵۳-۵۵ در فوکس و آلدرد: ۲۰۱۵). با این‌همه، مسیری که آنان اغلب طی کرده‌اند، نوعی انسان‌گرایی و مرکزیت انسان بوده است (همان). اما اصطلاح مادی‌گرایی جدید برای مجموعه‌ای از نظریات و رویکردهایی که بیشتر تمرکزشان بر "بازگشت به ماده" [و بدون محوریت انسانی صرف] توصیف شده است، استفاده می‌شود. تنوع‌های این رویکرد گسترده‌ای دارد از فلسفه‌ی زیستی تا فیزیک کوانتوم و تا کوئیر (Queer) و نظریه‌های فمینیستی (کوله و فروست، ۲۰۱۰: ۴). کوله و سامانتا فورست در مقدمه خود بر کتاب "ماتریالیسم‌های جدید" اذعان می‌کنند:

«ویژگی برجسته‌ی مادی‌گرایان جدید اصراری است که آنان بر فرآیندهای مادی سازی‌ای دارند که انسان‌های تجسم‌یافته، بخش جدایی‌ناپذیر آن هستند، نه اینکه صرفاً بر مواد مرده‌ای تاکید داشته باشند که سوژه‌های انسانی از آن جدا هستند» (کوله و فروست، ۲۰۱۰: ۸).

آنچه تمامی این نقطه‌نظرات را به هم نزدیک می‌کند و با هم اشتراک دارند، این است که دیگر به ساختارهای بزرگ پرداخته نمی‌شود و این در حقیقت واکنشی بوده است به انسان‌گرایی در علوم اجتماعی (فوکس و آلدرد، ۲۰۱۵). نقطه‌ی اشتراک دیگر آنان در این نکته است که همه آنان بر کنشگری مادی قدرت تاکید دارند و نیز بر این مهم صحنه می‌گذارند که تولیدات اجتماعی را به جای برساخت اجتماعی در نظر بگیرند (دولوز و گتاری، ۱۹۸۴: ۴؛ تایلور و ایوینسون، ۲۰۱۳: ۶۶۶ در فوکس و آلدرد، ۲۰۱۷: ۳ و ۴). از نقطه نظر فوکس و آلدرد (۲۰۱۷: ۴)، متفکرین مادی‌گرایان جدید چند ادعای کلیدی را مطرح می‌کنند که آن‌ها را می‌توان در گزاره‌های زیر خلاصه نمود:

- دنیای مادی و محتویات آن ثابت نیستند، و موجودیت‌های آن پایدار نیستند، بلکه [به شکل] رابطه‌ای، ناهموار و همواره جریان هستند (باراد، ۱۹۹۶؛ کوله و فروست، ۲۰۱۰: ۲۹؛ لمکه، ۲۰۱۵)؛
- "طبیعت" و "فرهنگ" نباید به‌عنوان قلمروهای متمایز در نظر گرفته شوند؛ بلکه به‌عنوان بخش‌هایی از یک مادی‌بوده‌گی پیوسته باید لحاظ شوند. امر فیزیکی و امر اجتماعی هر دو تأثیرات مادی در یک دنیای همواره-درحال‌تغییر دارند (برایدوتی، ۲۰۱۳؛ هاراوی، ۱۹۹۷: ۲۰۹)؛
- ظرفیت "عاملیت" -کنش‌هایی که دنیای اجتماعی را تولید می‌کنند- فراسوی کنش‌های انسانی است و تا [کنش‌های] غیر انسانی و بی‌جان گسترش می‌یابد (برایدوتی، ۲۰۱۳؛ دلاندا، ۲۰۰۶؛ لاتور، ۲۰۰۵). (فوکس و آلدرد: ۴).

یکی از مباحث مهم در هستی‌شناسی این رویکردها، همان رهایی از دوگانگی‌های مذکور است. دوگانگی‌هایی همچون ساختار/عاملیت، دلیل/احساس، انسان/غیر انسان، جان‌دار/غیر جان‌دار و درون/بیرون (فوکس و آلدرد، ۲۰۱۵). و یکی از اهداف این رویکرد برقراری رابطه مابین طبیعت (یا طبیعی) و اجتماع (اجتماعی) است و ماده را

متکثر، پیچیده و گشوده در نظر می‌گیرند (برادوییتی ۲۰۱۳: ۳ و کوله و فروست، ۲۰۱۰: ۲۷-۲۸ در فوکس و آلدرد: ۲۰۱۷). متفکرین و جامعه‌شناسان این رویکرد با تاثیر از فیلسوفی به نام مرلو پونتی (Merleau-Ponty. M.) رویکرد خطی را به کل نادیده می‌گیرند و با توجه به مفاهیمی که او استفاده می‌کند همچون "به‌یادنی‌وردنی" (The immemorial) و "گذشته نامحتمل" (Impossible past) (مرلوپونتی، ۱۹۶۸: ۱۲۳ در کیسمن و لون: ۲۰۱۹: ۲۳)، روش و نگاه کلاسیک به رویدادها از دید جامعه‌شناسان کلاسیک همچون وبر* را به کلی از بین می‌برند (ژیل دولوز و گتاری (۱۹۹۷)، برونو لاتور (۲۰۰۵-۲۰۰۸) یا کارن باراد (۲۰۰۷)). نقطه نظر و مبحث اصلی این رویکرد به نگاه و نگرش آنان به ماده (Matter) بر می‌گردد. و مبحث اصلی در مادی‌گرایی جدید صرفاً رد تمایز مابین "ماده" و "امر اجتماعی" نیست، بلکه همچنین به نقد جدایی علوم طبیعی و علوم اجتماعی، آنگونه که در برساخت‌های شوتس مدنظر بود پرداخته می‌شود (همان: ۵).

فوکس و آلدرد (۲۰۱۷) براین باور هستند که با وجود بسیاری از نقطه‌نظرهایی که می‌توان در این حیطه مورد توجه قرار داد، با این‌همه چهار نظریه‌پرداز را در این حیطه می‌توان دارای اهمیت ویژه دانست و نظریات آنان را در این مسیر می‌توان گسترده‌تر در نظر گرفت: برونولاتور (به‌خصوص در کتاب بهم‌پیوندی مجدد امر اجتماعی (Reassembling the social))، دولوز و گتاری (در فیزیک خرد تولید اجتماعی (The microphysics of social production))، کارن باراد (مادی‌گرایی به-سمت معرفت‌شناسی (Materialism onto epistemology)) و روزی بارادوییتی (پسانسان (Posthuman)) و جان بنت (چیز-قدرت (Thing-power))

از این چهار متفکر مورد اشاره او، از آنجایی که کار ما متمرکز بر نظریه کنشگر-شبکه لاتور است، نظریات او را در جای خود به‌طور ویژه شرح خواهیم داد و نیز دولوزگتاری را نیز به دلیل اهمیت و جایگاه اندیشه او در رویکرد فرا انسان، به‌طور

جداگانه بررسی خواهیم کرد. بنابراین، به تفکر دو متفکر دیگر یعنی کارن باراد و روزی بارایدویتی در این بخش و ذیل رویکردهای مادیگرایان جدید اشاره می‌کنیم.

۳-۲-۱. کارن باراد

باراد یک مادی‌گرای جدید محسوب می‌شود که بیشتر به‌خاطر طرح نظریه‌ی ریالیسم عاملیتی شناخته شده است. او با تاثیر از فیزیکدان دانمارکی، نیلز بور (Niels Bohr) به برهم‌تنیدگی (entanglement) امور معتقد است و آن را بر قابلیت تفکیک‌پذیری ارجح می‌داند. باراد استدلال می‌کند که بازنمایی‌گرایی (Representationalism) بر اساس مفهوم جدایی بین موجودیت‌ها بنا نهاده شده است. این جدایی‌ها پیشینی نیستند، و از ابتدا در بین موجودیت‌ها وجود نداشته است. بلکه از طریق تکرار عملیات ساخت مرزها یا پیکربندی‌های مادی جهان تحکیم می‌شوند (باراد، ۲۰۰۷، در وارفیلد، ۲۰۱۶: ۴). او علاقه بسیاری به یافتن جایگاه حقیقی چیزها و اشیا و مادیت دارد، تا حدی که معتقد است گفتمان زبانی و زبان‌شناختی که سال‌ها بر تمامی گفتمان‌های نظری سیطره داشته است، می‌بایستی به جد مورد تجدیدنظر قرار بگیرد. و این رویه که که به زبان همواره اهمیت بیشتری نسبت به ماده داده شده است و "ماده" را همواره منفعل و غیرقابل تغییر در نظر گرفته‌اند، انتقاد جدی و اساسی دارد (باراد، ۲۰۰۳: ۸۰۱). او تلاش می‌کند استدلال کند که ماده و معنا به‌طور جدایی‌ناپذیری باهم دیگر ادغام می‌شوند. باراد با تاثیر و تاسی از بور بر این باور است که اگر واقعیتی وجود داشته باشد این واقعیت یک واقعیت درون‌کنش (Intra-action) است. ماده همواره در حال پویایی و تغییر درونی است. که این مهم با پارامتر خارجی زمان سنجیده نمی‌شود و در ظرفی تحت عنوان فضا نیز قرار ندارد؛ بلکه درون خود کنش‌ها پویایی وجود دارد و به‌شکل زودگذر و فضایی و مداوم بازسازی می‌گردند (باراد، ۱۹۶۹: ۱۷۹). این کنش‌ها درون یک پدیده یک واقعیت فاعلی (Agential Realism) را می‌سازند و به‌طور ضروری دوگانگی‌هایی چون طبیعت/فرهنگ، کلمه/جهان، و... را همگی دربر می‌گیرد (باراد،

۱۹۹۶: ۱۷۷ در فوکس و آدلرد، ۲۰۱۷: ۱۷). بنابراین، باراد بر این باور است که واحدهای هستی‌شناختی در ریالیسم عاملیتی، موجودیت‌های محدود و مرزبندی‌شده نیستند؛ بلکه به‌جای آن "پدیده‌ها" هستند. او معتقد است که ما بایستی از پدیده‌ها به‌جای موجودیت‌های مجزا و محدود نام ببریم. از دید باراد پدیده‌ها " هستی‌شناسی جدانشدنی / درهم‌تنیدگی عاملیت‌های درون‌کنش هستند" (باراد، ۲۰۰۷: ۱۳۹). به‌طورکلی رئالیسم عاملیتی نه به فعل و انفعالات بین موجودات از پیش تعریف شده، بلکه به درون‌کنش‌هایی علاقه‌مند است که درگیر درهم‌تنیدگی پدیده می‌شوند و مرزهایی را به وجود می‌آورند، که پس از آن، مرزهای موجودیت را جدا می‌کنند (وارفیلد، ۲۰۱۶: ۴). در همین‌جا به مفهوم بسیار مهم دیگر باراد یعنی برش‌های عاملی (Agential cuts) می‌رسیم؛ " اگر یک پدیده یک درهم‌تنیدگی باشد و مرزهای موجودیت قبل از پدیده وجود نداشته باشد، فرایند تعیین مرز یک موجودیت از موجود دیگر در درون یک پدیده، آنچه باراد آن را تفکیک‌پذیری عامل می‌نامد، از طریق برش عاملیتی رخ می‌دهد" (همان). برش‌های عاملی همین عزم برای جدایی‌ناپذیری هستی‌شناختی پدیده است (باراد: ۲۰۰۷: ۳۴۸).

باراد، باور دارد که محقق بایستی به سمت تحقیق کشیده شود، یعنی آنچه که می‌توان آن را "تحقیق-هم‌پیوندی" (Research-assemblage) نامید، که این هستی‌شناسی باعث می‌شود که فراتر از واقعیت‌گرایی پیش‌برویم، واقعیتی که فراتر از ذهن انسانی است و این یعنی فراتر رفتن از معرفت‌شناسی به سمت هستی‌شناسی. همچنین از نقطه‌نظر هستی‌شناختی باراد، نمی‌توان برای فرهنگ و طبیعت امتیاز و برتری قایل بود و بایستی به سمت "مادی-فرهنگی" پیش رفت که معانی، جهان، سوژه‌گی همگی هم‌پیوند می‌شوند (فوکس و آدلرد، ۲۰۱۷: ۱۸-۱۹).

۲-۲-۳. روزی برایدوتی

برایدوتی، فمینیستی است که تمرکز اصلی نظرات خود را بر مباحثی تحت عنوان *پسانسان* قرار داده است (برایدوتی، ۲۰۱۳) و با شدت زیادی به طرح مباحثی ضد انسان‌گرایی می‌پردازد. و نیز یکی از تلاش‌های ویژه او از بین بردن دوگانگی‌های کاذب از جمله دوگانگی طبیعت- فرهنگ است و به جای آن تمرکز و تاکید بر خود-سامان-دهی نیروی ماده‌ی زنده دارد (برایدوتی، ۲۰۱۳: ۳). رد پا و تاثیر اندیشمندان گوناگون بر آثار و اندیشه‌های او بسیار گسترده است و از هاراوی تا دولوز-گتاری، فوکو و لاتور را در بر می‌گیرد. او از مفهوم کوچ‌گرایی (Nomadology) *** بهره می‌برد که دولوز-گتاری برای رسیدن به یک مفهوم گسترده‌تر یعنی قلمرو زدایی (de-territorialization) مطرح کرده بودند، و براساس یک تبار فلسفی، اندیشه کوچ‌گرایی را می‌پذیرد و این رویکرد او را به این سمت رهنمون می‌کند که نگاهی نامتحد و ناواحد به سوژه داشته باشد که در نهایت مرزها و ساختارهای خود (تاکید از نگارنده) را بازنگری می‌کند. اما این بازنگری در خود، تفاوت دارد با دیدگاه انسان-گرایی و فردگرایانه پیشین؛ به جای اینکه به بدن به‌عنوان محصول گفتمان، قانون، پزشکی و موارد دیگر بنگریم، به مادیت بدن زنده و درحال زندگی کردن همچون یک "چرخش زبانی" پساساختارگرایانه، علاقه‌مند است (برایدوتی، ۲۰۱۱: ۱۳ در فوکس و آدلرد، ۲۰۱۷: ۲۰). بنابراین، ماده، از جمله انسان تجسم یافته، با هوش و خودسامان‌گر است و بنابراین، «این به این معناست که ماده نه به شکل دیالکتیکی با فرهنگ مخالف است و نه با واسطت فن‌آوری، بلکه همواره با آن‌ها ادامه می‌یابد» (برایدوتی، ۲۰۱۳: ۳۶).

۳-۲-۳. جان بنت

جان بنت (۲۰۰۴) از مفهوم "چیز-قدرت" استفاده می‌کند تا روابط انسانی و غیرانسانی در شکل‌گیری قدرت را نشان دهد (لوپتون و واتسون، ۲۰۲۰: ۳). او استدلال می‌کند که "قدرت-چیز" نیرویی است که به‌طور ویژه انسانی و صرفاً از انسان بر انسان نیست. و با یک مثال خیلی ساده مباحث مهم پیرامون این مفهوم را طرح‌ریزی می‌کند و معتقد است که زمانی که شما در حال رانندگی در جاده‌ای هستید و یک موش مرده، یا یک تکه چوب یا یک درپوش پلاستیکی شما را متوقف می‌کند، این یعنی اینکه چیزها دارای قدرت هستند. و قدرت صرفاً یک امر انسانی و بر انسان نیست؛ بلکه نیروی چیزها فراتر از انسان است (بنت، ۲۰۰۴: ۳۵۱) و حتی برای تایید این نقطه‌نظر، به تاسی از مانوئل دلاندا (Manuel Delanda)، در پی آن است که این نکته را از بعد فیزیکی نیز تایید کند که خود ماده بسیاری از تحرکات ذاتی را در خود دارد. و هم‌پیوندی انرژی و ماده، توانایی خلق نوع جدیدی از آنچه یک ماده در ابتدا بوده است را داراست (دی لاندا، ۲۰۰۰: ۱۶ در: بنت، ۲۰۰۴: ۳۵۱). بنت همچنین از نقطه نظرات ولادیمیرایوانکویچ نادسکی (Vladimir Ivanovich Vernadsky) (۱۸۶۳) برای تحکیم ایده‌ی مورد نظرش بهره می‌برد. به باور او، هرگونه تمایزی مابین زندگی و ماده انکار می‌گردد و به‌جای قایل شدن به این دوگانگی ترجیح می‌دهد از "ماده زنده" (Living matter) سخن بگوید. و زندگی را بخشی از فرایند فیزیکی می‌داند و معتقد است که زندگی بیشتر یک اتفاق است و کمتر "چیز" است و یک فرایند است. او با تاکید بر زندگی آبی و صخره‌ها، نشان می‌دهد که چگونه این لایه‌های بی‌اثر "ردپای زیست‌کره‌های گذشته" هستند (مارگولیس و ساگان در: بنت، ۲۰۰۴: ۳۵۲).

۳-۳. دولوز- گتاری و جامعه‌شناسی اتصال

در ادامه مباحث پیرامون رویکرد فرا انسان، به اندیشه دولوز و همکار او فلیکس گتاری خواهیم پرداخت. اندیشه این دو فیلسوف گستردگی بسیار دارد، با این همه در این بخش به آن قسمت از آرا این دو اندیشمند که قرابت به متفکرات مادیگرایان جدید دارد و همچنین آن مباحثی که به اندیشه برونو لاتور (کنشگر-شبکه) نزدیک است به‌طور ویژه خواهیم پرداخت.

از نقطه نظر دولوز به‌طور کلی این نگاه که بدن‌ها و ابژه‌ها به فضاهایی اشغال شده و متمایز و متعین مربوط می‌شوند، به کلی زیر سوال می‌رود و به این ایده می‌رسد که تمامی بدن‌های انسانی و نیز تمامی مواد دیگر و همچنین موجودیت‌های انتزاعی و اجتماعی را باید به‌گونه‌ای اتصالی در نظر گرفت. بدن‌ها همواره متأثر از بدن‌های دیگر هستند و همچنین تحت تاثیر بدن‌های دیگر نیز قرار می‌گیرند. هرچند ممکن است یکی ایستا و دیگری جنبشی باشد، با این همه یک بدن با اتصال و ارتباطش با دیگران تعریف می‌شود (دولوز، ۱۹۸۸: ۱۲۳؛ دولوز و گتاری، ۱۹۸۸: ۲۶۱).

یکی از اصطلاحات کلیدی دولوز هم‌پیوندی‌ها (assemblages) (دولوز و گتاری، ۱۹۸۸: ۸۸) است که می‌توان اینگونه آنرا تعریف نمود: «یک چندگانگی (multiplicity) است که از بسیاری از اصطلاحات متجانس تشکیل یافته است که روابط (relation)، اتصالات (connection) مابین آنان را فراسوی سن، جنس، حکم‌رانی- طبیعت می‌سازد. این مهم، تنها واحد هم‌پیوندی، یک هم‌کارکرد است: یک هم‌زیستی است، یک "هم‌دردی" است. هرگز به عنوان نسب‌هایی که مهم هستند نبوده است، بلکه پیوستگی است، ... این‌ها توالی نیستند، خطوط نسب نیستند، بلکه سرایت، واگیر، باد هستند» (تونکونوف، ۲۰۱۷: ۹۷) این هم‌پیوندی‌های اتصالات به شیوه‌هایی غیرقابل پیش‌بینی حول و حوش کنش‌ها و رویدادها، "در یک نوع شبکه‌ی بی‌نظم از

روابط عادی و غیرعادی، همواره در جریان، همواره در حال هم‌پیوندی مجدد به شیوه‌های مختلف توسعه می‌یابند". (پوتس، ۲۰۰۴: ۱۹ در نیک و همکاران ۲۰۱۵).

یکی دیگر از موارد بسیار با اهمیت کار دولوز این است که او مفهوم متعارف و پذیرفته‌شده‌ی عاملیت را کنار می‌گذارد و به پیروی از اسپینوزا مفهوم اثر (affect) را جایگزین آن می‌کند (دولوز، ۱۹۸۸: ۱۰۱). می‌توان اینگونه گفت که ظرفیت‌ها یا اثر می‌گذارند و یا خود متأثر می‌شوند. در یک شاکله‌ی هم‌پیوندی، نه سوژه و سوژه‌گی وجود دارد و نه ابژه و ابژه‌گی. هیچگونه تملک مجرد و متمایزی وجود ندارد؛ بلکه بحث اصلی در این هم‌پیوندی شرایط صرفاً "شدن" است و همه چیز در حال شدن است. این اثرها نیز می‌توانند ظرفیت تولید را از آنچه در ابتدا بوده‌اند گسترده‌تر کنند. چراکه از دید دولوز، تولید صرفاً به شکل خطی نیست بلکه به شکل ریزومیک خواهد بود (فوکس و آلدرد، ۲۰۱۵: ۴۰۱).

در پروژه دولوز-گتاری هرگونه مفهوم سطح متعالی یا چندگانه به کلی رد می‌شود. بدون هیچگونه ساختار، سیستم یا مکانیسم، تولید اجتماعی تنها براساس نیروها و اثرات درون هم‌پیوندی وجود دارند و بوجود می‌آیند. ظرفیت‌های بدن و نیز ارتباطات دیگری که درون هم‌پیوندی‌ها وجود دارند، به دو شکل قلمروسازی (territORIZATION) یا به تعبیری فرایند خاص‌سازی (specialization) و قلمرو زدایی (یا عام‌سازی (generalization)) همیشه و همواره در جریان هستند (فوکس و آلدرد، ۲۰۱۷: ۱۷) و این همان خاصیت هم‌پیوندی است. یک سنگ را که ما به کار می‌گیریم و برای آسیاب از آن استفاده می‌کنیم، به یک ابزار بدل می‌شود. دست ما از آن بهره می‌برد و با هم یک هدف مشترک را می‌سازند. و اگر همان سنگ کنار گذاشته شود، همچنان همان خاصیت سنگ را دارد (همان). همه چیز در این فرایند هم‌پیوندی معنا و مفهوم می‌یابد و تولیدات اجتماعی ما نیز به همین شکل ساخته می‌شوند.

در ذیل رویکرد فرانسوی، می‌توان به نزدیکی برخی از اصطلاحات و اندیشه‌ی دولوز و لاتور به‌طور ویژه پرداخت. یکی از اصطلاحاتی که دولوز-گتاری در اندیشه خود استفاده می‌کنند و به‌گونه‌ای محوریت آرای این دو است، اصطلاح "ماشین‌های میل‌گر" (Desiring machines) است و معتقدند که هر موجودی - چه انسان و چه غیرانسان - یک ماشین میل‌گر است. آن‌ها منفعل نیستند و میل به‌سوی تجربه‌کردن دارند. در نگاه دولوز ماشین آن معنای خاص خودش را متبادر نمی‌کند؛ بلکه هر ارگانسیم و خودتنظیم‌گری است که یک تعادل از نوع ارگانیکی میان اعضای آن وجود دارد. این ماشین‌ها در پیوند با اعضای دیگر و با محیط پیرامون همواره در حال شدن هستند. (صدرالحفاظی و ریخته‌گران، ۱۳۹۷). (دولوز-گتاری: ۱۹۸۸). ماشین‌های میل-گر کارکردهای شان و شکل‌شان از یکدیگر جدا و گسسته نیستند و همواره با گروه خودشان درگیر هستند و هیچ نقطه‌ی مرکزی و کانونی نیز ندارند و نمی‌توان آنها را از اجزایی که آن‌ها را ساخته‌اند جدا دانست و این اتصالی که میان آن‌ها برقرار است آن‌ها را ساخته است و با تمامی گسست‌ها، جریان‌ها، امواج و ذراتی که به هم پیوند یافته‌اند ساخته شده‌اند (دولوز، ۱۹۸۳: ۲۸۷). کتاب، ضد ادیپ، ۱۹۸۳: ۲۸۷). این اصطلاح نزدیکی بسیاری به "کنشگران" لاتور دارد؛ از دید او کنشگر هم می‌تواند انسان باشد و هم غیر انسان و نیز هر کنشگر هدفی دارد که می‌خواهد به آن برسد و به سمت آن میل و علاقه دارد. کنشگران به‌تنهایی کاری انجام نمی‌دهند و نمی‌توانند بدون حضور کنشگران دیگر کاری انجام دهند. (زمان‌جمشیدی و شریف‌زاده، ۱۳۹۶). بنابراین، این دو مفهوم در این دو ویژگی اشتراک دارند؛ یکی اینکه هم ماشین‌های میل‌گر دولوز و هم کنشگران لاتور در پی هدف هستند و میل به سوی هدف دارند و در حال شدن هستند و دیگر اینکه هر دو با حضور دیگری یا دیگران به این هدف خود می‌رسند و در یک اتصال و پیوند می‌توانند به این هدف نایل شوند.

همپنین نظریه اتصالات ریزومیک دولوز و گتاری، ارتباط و پیوندهای نزدیکی با اصطلاح پیوندهای شبکه‌ای لاتور دارد؛ در نگاه ریزومیک در پاسخ به اینکه کنشگران چگونه دست به کنش و تجربه و آفرینش می‌زنند می‌توان گفت از طریق اتصال با دیگر کنشگران. **** ریزوم به معنای گیاهی است که در سطح زمین حرکت می‌کند در مسیرها و جهات مختلف حرکت می‌کند و ریشه می‌دواند. این گیاه، بر عکس درخت است که به شکل عمودی رشد می‌کند. و هیچوقت این اتصالات و ارتباطات از بین نمی‌رود و همواره -همچون گیاه- در حال زایش و تکثیر است. حال، از نقطه‌نظر لاتور نیز کنشگران همواره و به‌طور مرتب در پی پیوند با دیگر کنشگران هستند و هیچ کنشگر ایزوله و تنهایی وجود ندارد. همچنین لاتور برای اینکه این پیوند را بیشتر و بهتر تشریح کند از دو اصطلاح مذاکره و ترجمه استفاده می‌کند؛ هر کنشگری برای ایجاد پیوند همواره در حال مذاکره با دیگر کنشگران است و این مذاکره در واقع هرگونه کوشش در جهت همراه کردن کنشگری دیگر در راستای هدف و نیت خود است. و از آنجایی که تمامی کنشگران علایق خاص خودشان را دارند، کنشگر به ناچار می‌بایستی علایق دیگران را با علایق خود "ترجمه" کنند. بنابراین باید گفت در اندیشه این دو همه چیز از پیوند و اتصال، چه از نوع اتصالات ریزومیک یا از نوع شبکه‌ای، شکل می‌گیرد. (همان) لاتور خود نیز معترف است که نظریه کنشگر-شبکه ارتباط نزدیکی با آنچه که دولوز تحت عنوان ریزوم بیان داشته است دارد و خود می‌گوید که بجای کنشگر-شبکه می‌توان از کنشگر-ریزوم استفاده کرد (لاتور، ۱۹۹۹: ۱۵).

۳-۴. لاتور و کنشگر-شبکه

یکی از متفکرین اصلی که می‌توان او را در ذیل رویکردهای بیش‌ازانسان قرار داد، برونولاتور، جامعه‌شناس فرانسوی است. او که در ذیل جامعه‌شناسی و فلسفه علم و تکنولوژی قرار می‌گیرد، از متفکرینی است که به‌طور جد بر انفکاک طبیعت، انسان و تکنولوژی انتقاد می‌کند و به برهم‌تنیدگی این سه، در تحلیل‌های اجتماعی تاکید دارد.

نظریه کنشگر-شبکه که لاتور آن را پرورش داد و به کمال رساند، پیش‌تر در کار همکاران دیگر او یعنی کالن (Michel Callon) و جان لا (John law) نیز مطرح شده بود. این نظریه به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم از برخی از نظریات تأثیر فراوان گرفته است که ازین قرارند: وایتهد (متافیزیک پویشی)، ژیل دولوز (هویت و تفاوت مفهوم ریزوم و همچنین ماشین‌های میل‌گر و هم‌پیوندی)، ویلیام جیمز (در نظریه‌ی جهان‌های متکثر، و نیز تجربه‌گرایی رادیکال)، میشل سرس (که لاتور مفهوم "ترجمه" را از او وام گرفت)، جامعه‌شناسی گابریل تارد، هارولد گارفینگل (روش مردم)، آلتریداس گریماس (تحلیل نشانه‌شناختی متون) و شوتس (اپوخه کردن) (شریف‌زاده و مقدم‌حیدری، ۱۳۹۴: ۱۰۲).

انتقاداتی که لاتور بر شمایل پیشین تحلیل‌ها و انفکاک سه‌گانه مذکور وارد می‌کند، کلیت مدرنیته را دربر می‌گیرد و معتقد است این دوگانگی‌هایی که ذات و اساس مدرنیته برآن بنا نهاده شده است، همچون سوژه و ابژه، انسان و طبیعت، ساختار و عاملیت و... نگاه و تحلیل‌های ما را به بیراهه کشانده است و اگر از این زاویه ذات مدرنیته را بشکافیم ما هیچگاه مدرن نبوده‌ایم! آیا مشکلات زیست‌محیطی، آلودگی زمین و تمامی مصائب این کره خاکی، مشکلاتی هستند که به ذات طبیعت برمی‌گردند، یا انسان محوریت این مشکلات بوده است یا اینکه اصلاً محصول ناخواسته‌ی فن‌آوری بوده‌اند؟ گستره‌ای که رویکرد کنشگر-شبکه برای پاسخ به این پرسش‌ها در نظر می‌گیرد، وسیع‌تر از تنها یک عاملیت مشخص و منفرد است و با قایل بودن به یک تقارن مابین انسان و غیرانسان، تمامی پدیده‌ها را داری توانایی تغییر در نظر می‌گیرد. این عاملیت نامتجانسی که لاتور برآن تأکید دارد، براساس رابطه و پیوند معنا می‌یابد و حیات‌اش ادامه پیدا می‌کند. این بازیگران و کنشگران و عاملیت‌ها، همگی براساس رابطه‌ی مابین آنان معنا می‌یابد و این کنش‌گران و عاملیت‌ها (انسانی و غیرانسانی) همه‌گی توانایی تیر دارند و خالق شبکه‌ها هستند (لاتور، ۲۰۰۵).

۳-۴-۱. کنشگران و شبکه

لاتور تلاش جدی می‌کند تا عاملیت را برای تمامی پدیده‌های نامتجانس، انسانی و غیرانسانی، قابل شود. برای این هدف از نشانه‌شناسی گریماس مفهوم **Actant** را مورد استفاده قرار می‌دهد و واژه‌ی بازیگر را گسترده‌تر مطرح می‌کند. تفاوتی که مابین بازیگر و اکتنت وجود دارد به این نکته باز می‌گردد که برای اینکه اکتنت عمل کند، بایستی به او چیزی اعطا گردد و به خودی خود نمی‌تواند منشا عمل باشد (لاتور، ۱۹۹۶: ۳۷۴). بنابراین، در نظریه کنشگر شبکه واژگان بازیگر (**Actor**)، عامل (**Agent**) یا کنشگر و اکتنت، بارها و بارها در کنار یکدیگر و گاهی به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، اما منظور لاتور به کنشگری است نا متجانس که در یک شبکه شکل می‌گیرد و توانایی تغییر دارد. بنابراین درک و فهم شبکه برای شناخت این عاملیت‌ها و کنشگری‌ها بسیار مهم است. می‌توان ویژگی‌هایی که لاتور برای شبکه مورد نظرش بیان می‌کند را در گزاره‌های زیر خلاصه کرد.

الف. چیزی که در شبکه مهم است، اتصال به شبکه است و هیچگونه مسافتی مطرح نیست، اتصال به شبکه به معنای نزدیکی به شبکه (لاتور، ۱۹۹۶ الف: ۳)

ب. مرزها همه از بین رفته است. نمی‌توانیم بگوییم دداخل و خارج از شبکه، تنها با اتصال به شبکه می‌توان ادعا کرد که چیزی داخل شبکه قرار دارد یا بیرون از آن است.

ج. کنشگر و شبکه نیز با یکدیگر ادغام و هم‌پیوند شده‌اند. بنابراین، عاملیت و ساختار از هم جدا و منفک نیستو هر کنشگری خودش می‌تواند یک شبکه باشد (لاتور، ۲۰۱۲: ۳)

د. هرزمان که یک کنشگر وارد یک شبکه می‌شود توانایی آن را دارد که آن شبکه را ب- طور کلی تغییر دهد. (شریف‌زاده، ۱۳۹۷: ۸۲-۸۶).

یکی از مفاهیم خلاقانه لاتور "جعبه‌های سیاه (Black-box)" است. هر چیزی می‌تواند یک جعبه سیاه باشد. از یک تکنولوژی و ابزار تکنولوژی مثل گوشی تلفن همراه، تا یک نظریه علمی. هر جعبه سیاهی محصول مذاکرات و پیوندهای بسیاری مابین کنشگران نامتجانس است و زمانی که شکل می‌گیرد، دیگر محتوای آن بی اهمیت می‌شود و گویی هیچ احتیاجی به تجدیدنظر پیرامون آن وجود ندارد (کالن و لاتور، ۱۹۸۱: ۲۸۵). در کنشگر شبکه، شناخت روندهای شکل‌گیری این جعبه‌های سیاه که تنوع بسیار دارند، بسیار با اهمیت است و بایستی جعبه‌های سیاه باز شوند و "مذاکرات" و "ترجمه"هایی که شکل گرفته‌اند تا آن جعبه‌های سیاه ساخته شده‌اند و دیگر برای همگان پذیرفته شده‌اند، ردیابی شوند. در فرایند ترجمه، کنشگران، به طرق گوناگون انجام می‌شود: نزدیک کردن علایق به یکدیگر (من همانی را می‌خواهم که تو می‌خواهی - خواهی (I want what you want))، یا مجاب کردن دیگر کنشگران به سمت علاقه خود (من این را می‌خوام، چرا تو نمی‌خواهی؟ (I want it, why don't you?))، راه دیگر این است که یک کنشگر برای اینکه کنشگر دیگر را به مسیر خودش نزدیک کند و علاقه‌ی خودش را برای طرف دیگر ترجمه کند، از طرف مقابل می‌خواهد که کمی در مسیرش انحراف ایجاد کند تا علایق‌شان به یکدیگر نزدیک شود (اگر بتوانی کمی در مسیرت انحراف ایجاد کنی... (if you just make a short detour . . .)). یا اینکه اهداف را به گونه‌ای دیگر و به شکلی دیگر و دوباره بازسازی کنند تا به یکدیگر نزدیک شوند (تجدیدسازمان‌کردن علایق و اهداف (reshuffling interests and goals))، و آخرین شیوه این است که علایق به گونه‌ای اجتناب ناپذیر مطرح می‌شوند (اجتناب ناپذیر شدن)؛ در این موقعیت دیگر کنشگر از موضع ضعف و پایین دست لازم نیست تلاش کند تا کنشگر مقابل را اقناع کند که علاقه او را بپذیرد، بلکه دیگران آن را اجتناب ناپذیر می‌دانند (لاتور، ۱۹۸۷: ۱۰۸-۱۲۱).

۳-۴-۲. وساطت و وسیله‌ی صرف

واسطه (Mediator)ها، در اندیشه لاتور اهمیت ویژه‌ای دارند و تفاوت عمده‌ای دارند با وسیله صرف (intermediary) (لاتور، ۲۰۰۵: ۳۹)؛ بدین معنا که وسیله صرف، یک ابژه یا جعبه سیاهی است که هرآنچه که وارد آن می‌شود را در خروجی آن ما می‌توانیم مشاهده کنیم و هیگونه دخل و تصرف و تغییری در آن بوجود نمی‌آورند (همان). اما درمقابل، واسطه‌ها، صرفاً انتقال‌دهنده نیستند بلکه مسیر انتقال، به وسیله‌ی آن واسطه، دچار تغییر، تحول، اصلاح می‌شود. برای مثال، در نظر بگبرید که شبکه‌ی اجتماعی اینستاگرام در ارایه بسیاری از مباحث و مسایل اجتماعی صرفاً یک وسیله‌ی صرف نیست بلکه خود توانایی ترجمه بسیاری علایق را به علایق خودش دارد. اینستاگرام، یک شبکه اجتماعی دوربین محور است و هدف اولیه‌ی آن ارائه پست‌ها و مطالب تصویرمحور و بصری بوده است. بنابراین کاربران به این سمت هدایت می‌شوند که در ارایه مطالب، تا جایی که ممکن است با ارایه تصاویر و استفاده از قابلیت‌ها و کاربری‌های بصری این مطالب را ارایه دهند که این خود می‌تواند در ارایه بسیاری مطالب، وساطتی داشته باشد که تا حد زیادی مطالب را اصلاح کند و یا حتی تغییر بدهد.

لاتور به‌طور ویژه برای وساطت تکنولوژی و فن‌آوری، چهار نوع وساطت فنی (Technical) را بیان می‌کند:

معنای اول وساطت فنی: مداخله (Interference) (ترجمه هدف (Goal))
(Translation))

معنای دوم وساطت فنی: تشکیل (Composition)

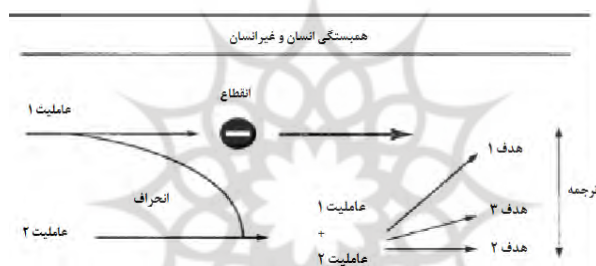
معنای سوم وساطت فنی: شکاف زمان و فضا (Folding of time and space) (جعبه سیاه‌سازی برگشت پذیر)

معنای چهارم وساطت فنی: عبور از مرز بین نشانه‌ها و چیزها (نمایندگی (Delegation)) (لاتور، ۱۹۹۹: ۷۸-۹۳).

اول. وساطت ترجمه هدف

در نظر بگیرید فردی که دست به اسلحه می‌گیرد، هدف او به واسطه آن اسلحه ترجمه می‌شود؛ ممکن است تا پیش از به دست گرفتن آن اسلحه فرد قصد کشتن فرد مقابل را نداشته است ولی این اسلحه هدف او را تغییر می‌دهد (ترجمه می‌کند).

لاتور در شکل زیر (شکل ۱) این نوع وساطت را نشان می‌دهد.

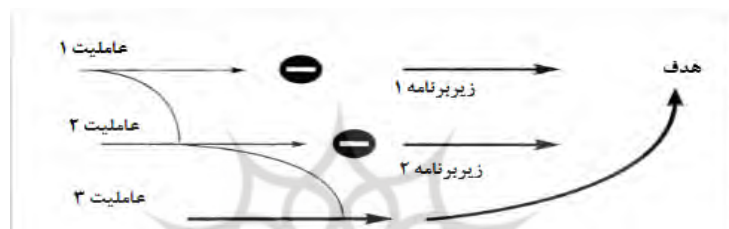


شکل ۱. وساطت ترجمه هدف؛ همانطور که می‌بینید عامل ۱، هدف ۱ را دارد و عامل دو هدف ۲؛ عامل ۱ هدف عامل ۲ را به هدف خودش ترجمه می‌کند، عامل ۲ نیز دست به ترجمه هدف ۱ می‌زند و در نهایت هر دو هدف ۳ را ادامه می‌دهند (لاتور، ۱۹۹۶: ۱۷۹)

دوم. وساطت تشکیل

وساطت می‌تواند محرک کنش اولیه را تغییر دهد و یک کنش جدیدی را بسازد (همان: ۱۸۱). یک کنش به این دلیل شکل می‌گیرد چرا که تمامی امور (موجودیت‌ها) به شکلی توانسته‌اند در راستای آن هدف کنش عمل کنند و پیوند یابند.

... پرواز [کردن انسان] درکل، در پیوند موجوداتی از جمله هواپیما ... بلیط، کانترو... شکل می‌گیرد. [این] کنش به انسان برنمی‌گردد بلکه ارتباط تمامی اکتنت‌ها است. ... نقش‌های کنش ممکن است به اکتنت‌ها هم توزیع گردد. فقط به این دلیل که اکتنت‌ها در فرایند مبادله‌ی توانش‌ها (Competences) هستند، یکی به دیگری احتمالات، اهداف و کارکردهای جدیدی را پیشنهاد می‌کند (همان).



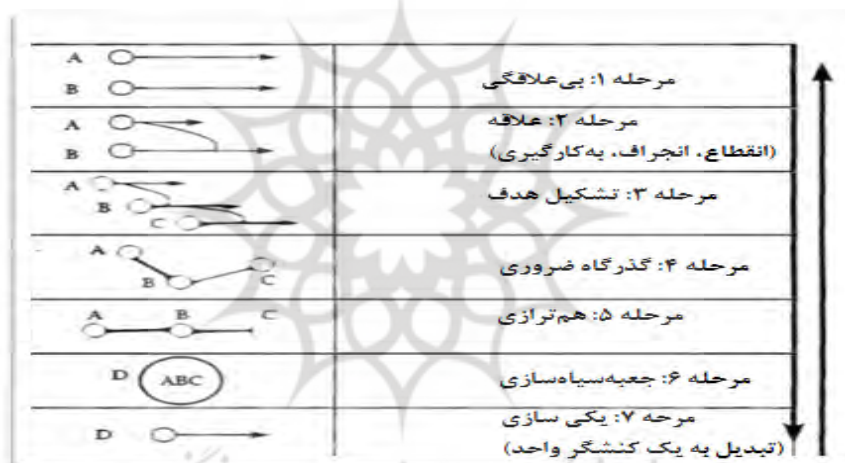
شکل ۲. وساطت تشکیل (همان)

شکل ۲. وساطت تشکیل؛ همانطور که در این شکل می‌بینید، عامل ۱، ۲ و ۳ عواملی هستند که در آن هدف مورد نظر (فلش رو به بالا) دخیل بوده‌اند، ولی عامل سوم در نهایت راهی برای رسیدن به هدف یافته است. اما عوامل ۱ و ۲ نیز در این مسیر حضور دارند و در پیوند عوامل و هدف حاضر و واجب‌اند.

سوم. وساطت جعبه سیاه برگشت پذیر

پیش‌تر با مفهوم جعبه سیاه آشنا شدیم؛ یک جعبه سیاه نتیجه و محصول پیوندها است. بنابراین، این محصول می‌تواند هر چیزی باشد؛ از یک تکنولوژی مثل تلفن همراه تا یک نظریه. در ساخت همه این جعبه سیاه‌ها پیوندهای بسیاری از همین واسطه‌ها قابل ردیابی است.. و این پیوندهای واسطه‌هاست که آن جعبه سیاه مورد نظر را می‌سازند. اتفاقاً همین امر است که اندازه‌گیری نقش واسطه‌ها را دشوار می‌کند. اینکه محصول نهایی به یک جعبه سیاه تبدیل می‌گردد دقیقاً نقش و جایگاه بازیگران و واسطه‌ها را

برای ما دشوار می‌سازد (همان: ۱۸۳). تصور کنید یک سخنرانی در جریان است که ناگهان یک پرژکتور از کار می‌افتد. تا آن زمان به آن پرژکتور توجه اندکی می‌شد و یا حتی توجهی نمی‌شد، اما در این زمان همه‌ی توجه‌ها به آن معطوف می‌گردد. وقتی که همه افراد ممکن است گرداگرد آن پرژکتور جمع شوند و آن را تعمیر کنند. تعمیرکاران قطعات آن را مورد کنکاش قرار می‌دهند، هرکدام از آن قطعات ممکن است کنشگری خاص خودش را داشته باشد. در این زمان یک جابجایی بین کنشگر و واسطه شکل می‌گیرد (همان). این فرایند یک فرایند برگشت پذیر است. وقتی پرژکتور خراب شد، واسطه‌های دوباره باز می‌گردند. به شکل ۵. نگاه کنید:



شکل ۳. وساطت جعبه‌سیاه برگشت‌پذیر (همان)

لاتور در توضیح این شکل ۵. و این وساطت می‌گوید:

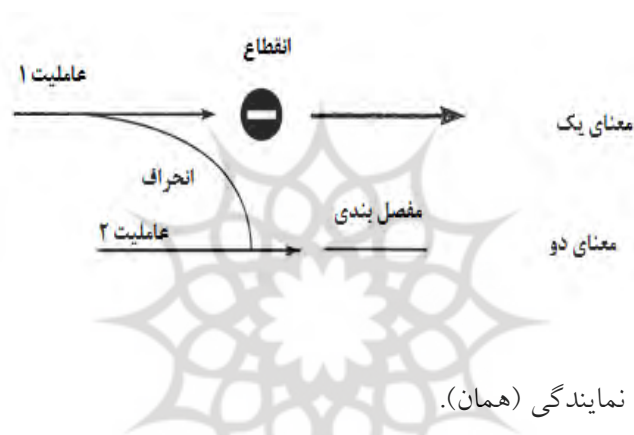
آنچه که ما باید مورد توجه قرار دهیم، در یک کاربرد متداول، این است که یک عامل (مرحله ۷) ممکن است وارونه شود تا اینکه با چند عامل دیگر هم‌پیوند شود (مرحله ۶) که ممکن است حتی با هم‌دیگر در یک ردیف قرار نداشته باشند (مرحله ۴). تاریخی‌تری ترجمه‌های قبلی که آن‌ها مجبور بودند آن‌ها را پشت سر بگذارند، ممکن

است تا زمانی که دوباره از هرگونه تاثیر دیگران آزاد شوند، قابل مشاهده باشند (همان: ۱۸۴). همانطور که در شکل می‌بینید، در مرحله اول این واسطه‌ها با هم متحد نشده‌اند ولی در مرحله دوم و سوم می‌بینید که با هم متحد شده‌اند و دقیقا همان ارتباطی است که در مرحله ترجمه اهداف و تشکیل می‌دیدیم. با توجه به شکل چهارم این ارتباط بسیار قوی شده است و مورد B برای موارد A و C بسیار با اهمیت است و به آن وابسته‌اند ولی در مرحله بعدی (مرحله ۵) ما شاهد یک هم‌شکلی و یکسانی مابین موارد هستیم و دیگر بین آنچه وارد می‌شود و آنچه که خارج می‌شود وجود ندارد. و در مرحله ششم هر سه واسطه خود درون یک جعبه سیاه قرار می‌گیرند. و در مرحله بعد دیگر این جعبه سیاه هم قابل مشاهده نیست و همگی به یک کنشگر تبدیل شده‌اند.

چهارم. وساطت نمایندگی

لاتور معتقد است «تکنیک‌ها دارای معنا هستند، اما آنان معنا را به‌سیله‌ی نوع خاصی از مفصل‌بندی تولید می‌کنند» (لاتور، ۱۹۹۶: ۱۸۶). ما زمانی که از اظهار (expression) یک معنا سخن می‌گوییم درواقع به موادی که آن معنا را ساخته‌اند اشاره می‌کنیم. برای مثال، علائم راهنمایی و رانندگی موادی هستند تا معنایی را به ما برسانند. اما آن چیزی که ما از این علائم درک می‌کنیم، معنای آن اظهار هستند. لاتور در توضیح این نوع واسطه مثل همیشه به مثالی متوسل می‌شود؛ او در اینجا مثال "سرعت‌گیر" را می‌آورد که نماینده پلیس در چهارراه است. سرعت‌گیر درواقع بیان‌کننده یا اظهارکننده‌ی پلیس است اما پلیسی که پیش‌تر با علائمی همچون دست و حرکات بدن این کار را انجام می‌داد، این‌بار این سرعت‌گیر با علائم خاص خودش این کار را انجام می‌دهد. همانطور که می‌بینیم هرچند که این سرعت‌گیر نماینده پلیس است، اما یک وسیله‌ی صرف نیست و هدف کنش‌گران در مواجهه با خود را تغییر می‌دهد. نه تنها معنا به معنای دیگری تغییر می‌کند، بلکه کنشی (مثلا اجرای قانون سرعت) به نوع دیگری از یک

اظهار ترجمه می‌شود. پیش‌تر گمان راننده‌ها این بود با علایم معامله‌پذیری روبرو بودند، اما اکنون با سرعت‌گیرهای غیرقابل بحث روبرو هستند. معنا همچنان وجود دارد، ولی گفتمانی [نشانه‌های انسانی] وجود ندارد (همان: ۱۸۶-۱۸۷). همانطوری که در شکل ۶ می‌بینیم ما تغییری که از عامل اول به دوم می‌بینیم، تغییر در معنا نیز شکل گرفته است چرا که ماهیت معنا اصلاح شده است، موضوع بیان و اظهار در طول مسیر تغییر کرده است.



شکل ۶. وساطت نمایندگی (همان).

به‌طور کلی می‌توان گفت که در اندیشه لائور، تمرکز بر وساطت و واسطه، تا حد زیادی جایگاه عاملیت و کنشگری‌های مورد نظر خودش را برای ما روشن کرده است. هر وسیله‌ای و هر انسان و غیر انسانی در جایگاه واسطه نیز می‌تواند عاملیت و عاملیت‌بخشی داشته باشد. این واسطه‌ها و وساطت‌ها، می‌توانند بصورت شناور و مداوم، جایگاه عاملیت‌ها را تغییر دهد و عاملیت‌ها در شبکه‌های گوناگون معلق باشند و به صورت مرتب تغییر کنند.

۴. مدل مفهومی مستخرج از مفاهیم نظری

در این بخش، در شمایل یک مدل، تلاش شده است، از دل نظریات فوق، مباحث و نکاتی که هر متفکر پیرامون "عاملیت"، جایگاه آن و تعریف این مفهوم، آرایه را ارایه داده است، استخراج گردد و ویژگی‌های هر یک توضیح داده شود. همانطور که در مدل مفهومی ۱ میبینیم، تمامی متفکرین در ذیل مفاهیم ویژه خودشان که واژگان کلیدی آرا و نظریات آنان نیز بوده است، این مفهوم را تشریح کرده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



عناصر و ویژگی‌های مشترک

۱. چندوجهی؛ انسان و غیرانسان؛
۲. ترکیبی، پیوندی؛
۳. دوری از دوگانگی و دوگانه‌سازی امور و عملیاتها؛
۴. اهمیت به ماده و تکنولوژی و طبیعت در تعریف دوباره عملیاتها؛
۵. همواره در حال شدن و تغییر؛
۶. سیالیت؛ جایگاه عملیاتها مدام در حال جابه‌جا شدن.

مدل مفهومی ۱. جایگاه و ویژگی عملیاتها در رویکردهای پیش‌ازانسان

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد یکی از مباحث بسیار بااهمیت و مورد توجه مابین بسیاری از رویکردها و نظریات و نظریه‌پردازان گوناگون، در ذیل رویکرد *بیش‌ازانسان*، معرفی و بررسی گردد. این دست رویکردها جایگاه ویژه‌ای در ادبیات جامعه‌شناسی و بسیاری دیگر از علوم اجتماعی و انسانی یافته‌اند و نه تنها در حیطه نظری، که در حیطه تجربی نیز آثار و تاملات آکادمیک و علمی بسیاری در ذیل این دسته رویکردها تدوین و نگارش شده است. با این‌همه می‌توان ادعا کرد که این مقاله از اولین یا شاید اولین مقالاتی است که در جامعه‌ی علمی داخلی به‌طور ویژه به این دست مفاهیم و نظریات می‌پردازد و آن را معرفی می‌کند.

این نوشتار، سعی داشت مباحث اصلی و نظریه‌پردازان اصلی در این حیطه را معرفی کند و یکی از مهم‌ترین مباحثی که به‌طور مشترک همه‌ی آنان‌ها به‌طور گوناگون مورد بررسی قرار می‌دهند و برای‌شان بااهمیت است، یعنی عاملیت و جایگاه عاملیت، مورد بررسی قرار دهد. بنابراین، پس از مطالعات بسیار و بررسی‌های مختلف و کنکاش در میان این‌گونه نظریات و رویکردها، و با روش اسنادی، تلاش شد به یک انتخاب منطقی

در چپ‌نیش این‌دست آرا و نظریات را در این مقاله دست‌یابیم. هرچند بسیاری دیگر از اندیشمندان گوناگون را نیز می‌توان در ذیل رویکرد بیش‌ازانسان قرار داد؛ از جمله می‌توان به هاروی اشاره کرد که در ذیل رویکردهای مادی‌گرایان جدید و بیش‌ازانسان می‌توان از او نام برد یا اینکه به لا و کالن، از هم‌کاران لاتور نیز اشاره کرد. با این‌همه، سعی بر آن بود از رویکردها و اندیشمندان گوناگون در این حیطه، یک انتخاب منطقی و جامع صورت بگیرد که در شمایل این مقال بگنجد. پس از بررسی اجمالی رویکردهای بیش‌ازانسان در جامعه‌شناسی، و ضرورت و اهمیت و چیستی این نظرگاه، با یکی از جامعه‌شناسان مهجور کلاسیک در این حیطه، یعنی گاربرل تارد و جامعه‌شناسی موناودولوژی مورد نظرش، که در میان رویکردهای بیش‌ازانسان، از جمله برونولاتور بسیار مورد توجه دوباره قرار گرفته است و لاتور او را پدر نظریه کنشگر-شبکه می‌داند (لاتور، ۲۰۰۲: ۱۱۷)، شروع کردیم و به کلیت نگاه او اشاره کردیم. سپس، وارد یکی از مهم‌ترین رویکردها یعنی ماتریالیست‌های جدید، که ماتریالیست‌های حیاتی نیز نامیده می‌شوند شدیم. خود این رویکرد نیز گستره‌ی عظیمی دارد؛ و از فلسفه‌ی زیستی تا فیزیک کوانتوم و نظریه‌های فمینیستی را دربر می‌گیرد (کوله و فروست، ۲۰۱۰: ۴).

در میان نظریه‌پردازان مطرح این حیطه، به سه متفکر یعنی کارن باراد (با تمرکز بر نظریه رئالیسم عاملیتی)، روزی برایدوتی (پسانسان) و جان بنت (چیز-قدرت) اشاره کردیم. پس از آن، لازم دیدیم، به‌طور ویژه نظریات ژیل دولوز و هم‌کار او گتاری که بیشتر به نظریات ماتریالیست‌های جدید و کنشگر-شبکه لاتور نزدیک است را با محوریت برخی مفاهیم کلیدی این فیلسوف، مورد اشاره و بررسی قرار دهیم. اهمیت دولوز در این حیطه، نه تنها بر رویکردهای مادی‌گرایان جدید پوشیده نیست، که لاتور نیز از او بسیار تاثیر پذیرفته است. بنابراین، نظریات او در این حیطه نیز بسیار برای ما راهنما و روشن‌گر خواهد بود. درنهایت به فیلسوف، انسان‌شناس و جامعه‌شناس شهیر یعنی برونولاتور رسیدیم و سعی کردیم مباحث مهم مورد نظر او را در اندازه این مقاله مورد اشاره و توجه قرار دهیم و تمرکز بیشتری برآرای او داشته باشیم، چرا که در مباحث و

کتاب و مقالات مربوط به این حوزه، به اندیشه‌لاتور توجه ویژه‌ای شده است. در نهایت، با یک مدل مفهومی تلاش شد به مهم‌ترین آرای هرکدام از این اندیشمندان مطرح شده در مقاله پیرامون چیستی و جایگاه عاملیت اشاره گردد و همچنین مباحث مشترک مابین آنان در ذیل جایگاه عاملیت نیز روشن گردد که در شش مورد آنها را آوردیم که می‌تواند بیشتر از این موارد نیز باشند: ۱. چندوجهی و نامتجانس؛ انسان و غیرانسان؛ ۲. ترکیبی، پیوندی ۳. دوری از دوگانگی و دوگانه‌سازی امور و عاملیت‌ها؛ ۴. اهمیت به ماده و تکنولوژی در تعریف دوباره عاملیت‌ها؛ ۵. همواره در حال شدن و تغییر؛ ۶. سیالیت؛ جایگاه عاملیت‌ها مدام در حال جابه‌جا شدن.

در مباحث علمی داخلی خلا قابل توجهی در شناخت و پرداخت به این‌گونه رویکردها احساس می‌شود و رسیدن به یک فهم و مدل مشترک در یکی از کلیدی‌ترین مباحث مورد نظر آنان، یعنی عاملیت و کنشگر، و چیستی آن، هدف مهمی بود که در پژوهش حاضر برآن تاکید بسیار شد.

با شناخت این رویکردها، اشتراکات و نقاط متمایز آنها در جایگاه "عاملیت" و چگونگی مواجهه با آن، می‌توان با یک نگرش و لنز نظری مبسوط‌تری نسبت به عاملیت‌هایی که در جامعه و مسایل و مباحث اجتماعی دخیل هستند، نگرست و از بسیاری از دوگانگی‌هایی که نه‌تنها در اندیشه‌ی انسان‌باور افراطی مدرنیسم بسیار مشهود است، بلکه حتی در بسیاری از نظریات متاخر نیز همچنان این دام و این تکرار سوژه و ابژه و بسیاری از دوگانگی‌های کاذب دیگر را می‌توان به‌وضوح دید، به‌جد چشم‌پوشی نمود. این مهم، در ادبیات آکادمیک ما بسیار جای نقد دارد و آشنایی با این دست رویکردها مسلماً می‌تواند برای پژوهشگران عرصه و چشم‌انداز جدیدتری نسبت به گستره‌ی عاملان اجتماعی و نیز جایگاه محقق، تکنولوژی، طبیعت و میدان پژوهش فراهم آورد.

یادداشت:

*به‌عنوان نمونه، می‌توان به حسنی و همکاران، ۱۳۹۶، اشاره کرد که به کمک روش اسنادی به دسته‌بندی مفاهیم مشترک دست یافته‌اند.

**ماکس وبر یک مسیر خطی از وقایع را در نظر می‌گیرد. در این چارچوب، حال به گذشته تبدیل می‌شود و آینده به گذشته تبدیل می‌شود. ساختار خطی زمان مدت طولانی به عنوان پیش شرط عمل و علیت در نظر گرفته می‌شود.

*** این مفهوم اشاره به فضایی چندتکه و سیال و بدون هیچ جهت‌گیری دارد که یکی از مفاهیم پایه در اندیشه دولوز-گتاری است.

*** یا به بیان دقیق‌تر از دید دولوز و گتاری، اتصال ماشین‌های میل‌گر با دیگر ماشین‌ها.

منابع

- زمان‌جمشیدی، محمدزمان؛ شریف‌زاده، رحمان (۱۳۹۶). ریزوم-شبکه؛ بررسی تطبیقی هستی‌شناسی ژیل دولوز و برونولاتور، *دوفصلنامه فلسفی شناخت*، 77/1، ۱۵۹-۱۸۴.
- شریف‌زاده، رحمان، (۱۳۹۷)، مذاکره با اشیا، نشرنی.
- شریف‌زاده، رحمان؛ مقدم حیدری، غلامحسین (۱۳۹۴). از ساخت اجتماعی معرفت تا ساخت جمعی واقعیت: لاتور در مقابل بلور، *روش‌شناسی علوم انسانی*، ۲۱، ۸۳.
- حسینی، محمدحسین؛ ذکایی، محمدسعید؛ طالبی، ابوتراب؛ انتظاری، علی (۱۳۹۶). مفهوم‌سازی سبک زندگی فرهنگی، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۸ (۱)، ۲۳-۴۴.
- صدرالحفاظی، سیدعلی؛ ریخته‌گران، محمدرضا (۱۳۹۷). دولوز: میل و بازگشت قانون در متافیزیک شدن، *فلسفه*، ۴۶، ۱، ۹۷-۱۱۵.

- Ahmed, J. U. (2010). Documentary Research Method: New Dimensions. *Indus Journal of Management and Social Sciences*. Volume 4. Pp 1-14.
- Bennet, J. (2004). The force of things, *Political theory*, 32 (3), 347-372, DOI: 10.1177/0090591703260853.
- Barad, K. (1996). Meeting the universe halfway: realism and social constructivism without contradiction. In: Nelson, L.H. and Nelson, J. (eds.)

Feminism, Science and the Philosophy of Science. *Dordrecht: Kluwer*, pp. 161–194.

-Barad, K. (2003). Posthumanist performativity: toward an understanding of how matte comes to matter. *Signs*, 28(3): 801–831.

<https://doi.org/10.1086/345321> <https://www.jstor.org/stable/10.1086/345321>.

- Braidotti, R. (2013). *The Posthuman*. Cambridge: Polity.

-Braidotti, R. (2011). *Nomadic Theory*. New York: Columbia University Press.

In: Fox, N.J. & Alldred, Pam. (2017), *Sociology and the New materialism;*

-Theory, Research and Action, London, Sage.

-Callon, M.; Latour, B. (1981). Unscrewing the big Leviathan: how actors macrostructure reality and how sociologists help them to do so. In: *Advances in Social Theory and Methodology: Toward an Integration of Micro- and Macro-Sociologies*, edited by K. Knorr-Cetina and A.V. Cicourel, 277-303.

-Coole, D.;Frost, S. (2010). *Introducing the New Materialisms*. In: *New materialisms:*

Ontology, agency, and politics, edited by D. Coole and S. Frost. Duke University

Press Books.

- Deleuze, G.; (1988). *Spinoza: Practical Philosophy*. San Francisco: City Lights.

- Deleuze, G.; Guattari, F. (1988) *A Thousand Plateaus*. London: Athlone.

- Deleuze, G.; F. Guattari. (1997 [1980]). *Tausend Plateaus. Kapitalismus und Schizophrenie*. Berlin: Merve.

-Denzin, N.K. (1989). *The Research Act* (3rd edn). Englewood Cliff, NJ: Prentice Hall.

- Deleuze, G.; Guattari, F. (10th printing: 2000/ first: 1983). *Anti-Oedipus; Capitalism and Schizophrenia*, United State of America, University of Minnesota Press Minneapolis.

-Deleuze, G.; Guattari, F. (1984). *Anti-Oedipus: Capitalism and schizophrenia*. London: Athlone. In: Fox, N.J. & Alldred, Pam. (2017). *Sociology and the new materialism; Theory, Research and Action*, London, Sage.

-Giddens, A. (1981). *A contemporary critique of historical materialism*. London: Macmillan. In: Fox, N.J. & Alldred, P. (2017), *Sociology and the new materialism; Theory, Research and Action*, London, Sage.

-Giddens, A.; Pierson, C. (1998). *Conversations with Anthony Giddens: Making Sense of Modernity*. Stanford CA: Stanford University Press.

-Giddens, A.; Pierson, C. (1998). *Conversations with Anthony Giddens: Making Sense of Modernity*. Stanford CA: Stanford University Press.

-Haraway, D. (1997) *Modest_Witness@Second_Millennium*.

Femaleman_Meets_ Oncomouse. New York: Routledge.

- Høstaker, R. 2014. *A Different Society Altogether: What Sociology Can Learn from Deleuze, Guattari, and Latour*, Cambridge Scholars Publishing.
- Latour, B. (1996). On actor-network theory. A few clarifications plus more than a few Complications, *Soziale Welt*, Vol.47.
- Latour, B. (1987). *Science in Action, How to Follow Scientists and Engineers Through Society*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Latour, B. (1999). *Pandora's Hope: Essays on the Reality of Science Studies*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Latour, B. (2002). *Gabriel Tarde and the End of the Social in: Patrick Joyce (ed) The Social in Question. New Bearings in History and Social Sciences*, Routledge, London.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the Social: An Introduction to ActorNetwork-Theory*. Oxford/New York: Oxford University Press.
- Latour, B. (2012). The whole is always smaller than its parts: a digital test of Gabriel Tarde's monads, *Br J Social. Dec*; 63(4).
- Lupton, D., Waston, A. (2020). Towards more-than-human digital data studies: developing research-creation methods. *Qualitative Research* 1–18. <https://doi.org/10.1177/1468794120939235>.
- Margulis, L.; Sagan, D. (1995) *What Is Life?*, Berkeley: University of California Press, 50. In: Bennet, J. (2004). *The force of things, Political theory*, 32 (3), 347-372, DOI: 10.1177/0090591703260853.
- Kissmann, U.t.; Loon, J. (2019), *Discussing New Materialism; Methodological Implications for the Study of Materialities*, Spring Vs, London. <https://doi.org/10.1007/978-3-658-22300-7>
- De Landa, M. (2000). *A Thousand Years of Nonlinear History* (New York: Swerve Editions, 2000), 16. In: Bennet, J. (2004). *The force of things, Political theory*, 32 (3), 347-372, DOI: 10.1177/0090591703260853.
- Fox, N J.; Alldred, P. (2015). New materialist and social inquiry: designs, methods and the research-assemblage, *International Journal of Social Research Methodology*. 18:4, 399-414, DOI: 10.1080/13645579.2014.921458
- Fox, N J.; Alldred, P. (2017). *Sociology and the New materialism; Theory, Research and Action*, London, Sage.
- Merleau-Ponty, M. (1968 [1964]). *The Visible and the Invisible*. (Edited by Claude Lefort and translated by Alphonso Lingis). Evanston: Northwestern University Press.
- Merleau-Ponty, M. (1968 [1964]): *The Visible and the Invisible*. (Edited by Claude Lefort and translated by Alphonso Lingis). Evanston: Northwestern University Press.
- Serres, M. (1995). *The Natural Contract*. Trans. Elizabeth MacArthur and William Paulson. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Serres, M. (2014). *Times of Crisis: What The Financial Crisis Revealed*
- Stewart, W, D; Kamnis, M, A (1984), *Secondary Research: Information Sources and Methods*. CA: Sage.

- Tarde, G. (2012). *Monadology and sociology* / Gabriel Tarde ; translated by Theo Lorenc with afterword and notes. Re.press, Melborn, Australia.
- Taylor, C. A.; Ivinson, G. (2013). Material feminisms: New directions for education. *Gender and Education*, 25, 665–670. In: Nick J. Fox & Pam Alldred (2017), *Sociology and the New materialism; Theory, Research and Action*, London, Sage.
- Tonkonoff. S. (2017). *From Trade to Deleuze and Facault*, Palgrave Studies in Relational Sociology, DOI 10.1007/978-3-319-5519_2.
- Pyyhtinen ,O. (2016). *More-than-Human Sociology; A New Sociological Imagination*: Palgrave Provocations.
- Warfield, K. (2016). Making the Cut: An Agential Realist Examination of Selfies and Touch, *Social Media+ Society*, April-June 1-10, sagepub.co.uk/journalsPermissions.nav 10.1177/2056305116641706.

